



پانزدهم روزگار

شاعرانه‌ها و باورانه‌ها در نامه‌ها ونثرنیا

دکتر کریم شاهسون

سرشناسه: نیمایوشیج، ۱۲۷۴ - ۱۳۳۸، مستعار Yushij, Nima
 عنوان و نام پدیدآور: شاعرانه‌ها و باورانه‌ها در نامه‌ها و نثر نیما/ به کوشش کریم شاهسون.
 مشخصات نشر: تهران: روزگار، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری: ۱۷۶ص.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۴-۶۳۸-۴
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: کتابنامه.
 موضوع: نیمایوشیج ۱۲۷۴ - ۱۳۳۸.
 موضوع: شعر فارسی-- قرن ۱۴
 موضوع: نامه‌های فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع: Persian poetry -- ۲۰th century
 شناسه افزوده: شاهسون، کریم، ۱۳۵۶ -، گردآورنده
 رده بندی کنگره: PIR۸۲۷۱/۱۶۱۳۹۵
 رده بندی دیویی: ۸۱۰/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۳۹۹۶۵

- نام کتاب: شاعرانه‌ها و باورانه‌ها در نامه‌ها و نثر نیما
- به کوشش: دکتر کریم شاهسون
- ناشر: انتشارات روزگار
- طراح جلد: پریسا عزیزی
- چاپ اول: ۱۳۹۵
- شمارگان: ۵۰۰
- قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان
- چاپ و صحافی: روزگار
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۴-۶۳۸-۴
- نشانی دفتر و فروشگاه: خ انقلاب - خ دانشگاه - جنب شهدای ژاندارمری
- مرکز خرید دانشگاه- طبقه زیر همکف - پلاک ۴
- تلفن: ۰۹۱۲۲۰۳۷۳۵۴ - ۶۶۹۵۸۱۴۰

rozegar.no@gmail.com / Nashreroozegar.com

فهرست :

۵	سپاس‌گزاری‌ها
۶	در مورد خانواده‌ی نیما و نامه‌هایش
۷	مقدمه (برای نیما)
۱۳	شاعرانه‌ها
۱۰۱	باورانه‌ها
۱۸۶	منابع :

سپاس‌گزاری‌ها

- پدر و مادرم، که هر چه دارم و به‌قول شهریار: همه‌ی میراث شاعرانه‌ام از آن‌هاست و اکنون نیز در نبودشان تا همیشه دلبسته‌ی یادشان هستم.
- خواهر و برادرانم، دانش‌آموزان و دانشجویانم که چشم به‌راه نوشته‌هایم هستند.
- همسرم که کوشیده همیشه بستر مطالعه و نوشتن فراهم باشد.
- همه‌ی معلمین عزیز و اساتید گرانقدرم که از دبستان تا دوره‌ی دکتری بر خوان علمشان ریزه‌خوار بوده‌ام.
- مهندس محمد شاهسون که کار تایپ و ویرایش اثر را به پاکیزگی و دقت تمام به اتمام رساندند.
- استاد مصطفی علیپور که در این اثر مورد لطف و رهنمودهای ایشان بوده‌ام و واژه‌ی باورانه‌ها در عنوان کتاب پیشنهاد ایشان بوده است.
- استاد گرانقدر و مانای ادب پارسی؛ جناب آقای محمد عزیزی، که از همان اوان دانشجویی فضای سینه‌ام آکنده از مهر و لطف ایشان بود و یقین داشتم این آشنایی دیرهنگام دیرپا خواهد بود؛ وجود نازنیشان آزرده‌ی هیچ‌کسند مباد!

در مورد خانواده‌ی نیما و نامه‌هایش

نام پدر: ابراهیم نوری (ابراهیم‌خان عظام السلطنه)

نام مادر: طوبی فتاح

نام همسر: عالیہ جهانگیر

نام فرزند: شراگیم

خواهران نیما: ناکا، ثریا، بهجت

برادر نیما: لادبن

برخی مخاطبان نامه‌های نیما: مادر نیما، پسرش شراگیم، خواهران، برادرش، یحیی ریحان، یحیی آریان‌پور، پرویز ناتل خانلری، رسام ارزنگی، سعید نفیسی، علامه حائری مازندرانی، تقی ارانی، صادق هدایت، احسان طبری، محمدحسین شهریار، فریدون توللی، احمد شاملو، جلال آل‌احمد، ابوالقاسم جنتی عطایی، نصرت رحمانی، بهمن محض، سیدامیرحسین عابدی، میرزاده‌ی عشقی، نظام وفا، حسام‌زاده، علی دشتی، خلیل بیانی، ذبیح‌الله صفا، احسان طبری و ...

این نامه‌ها از چهارم برج اسد (مرداد) سال ۱۳۰۰ ه.ش از یوش به تهران خطاب به مادرش آغاز و با نامه‌ی مورخ ۲۴ شهریور ۱۳۳۸ چند ماهی پیش از مرگش و باز هم از یوش به تهران برای فرزندش شراگیم پایان می‌گیرد. مجموع این نامه‌ها، ۲۱۴ فقره است.

مقدمه (برای نیما)

آی نیما نَفَس دریایی!
چه خوش آوردی از سینه خروش
و چه بَس نادره‌ها گفتی نغز
... یاد از نیما یاد
و از آن گمشده‌ی آوای بلند
که خبر از تپش و جنبش دریا می‌داد.
اینک از آن شب و دریا ماییم
در تکر قایق دلتنگ روان
- گمشده، در طلب گمشدگان -
گوش بر زنگ صدایی که ز جان برخیزد
بر سر موج به هر سو نگران
«از شعر دریایی»
سیاوش کسرائی

نیما سال‌ها با درد و رنج و بی‌شکوه‌ای زیست؛ اما با همه‌ی ناملایمات زندگی خود، خانه‌ی دلش تنها از غم و درد دیگران ابری بود و اگر این ابر بارانش گرفته^{*} و میل باریدن داشت به خاطر دیگران بود.

کار دشواری است که حقیری بخواهد در مورد بزرگی داد سخن دهد. آسوده‌ای، رند بلاکشی را بستاید. کم‌مایه‌ای از مایه‌وری بگوید. چگونه می‌توان شرمنده از کاستی‌های گفتار و نوشتار خود نشد وقتی کسی بخواهد با اندوخته‌ی اندک علمی در مورد شخصیتی قلم براند که سال‌ها و دهه‌ها پیش از او زیسته و چهره‌ی چشم‌گیر ادبی دورانش بوده. همچون سوزن‌بان باتجربه‌ای مسیر ادبیات و شعر پارسی را در دوره‌ای

که چنین تغییری دشوار می‌نمود روشن‌بینانه هدایت کرده است تا این شکرقتد پارسی همچنان به بالیدن و پروریدن و پویه‌ی خود ادامه دهد. اما حالا که این مهم در این کتاب بر عهده‌ی این کم‌ترین است، به قول بیهقی بزرگ: «چاره چه از بازگفتن.» گفتن در مورد نیمایی که کورهِی ادبیات^۲ و شعر را در دوره‌ای که در زمستان و فصل رخوتناک خود بود چنان گرما بخشید که حتی کورهِی خورشید هم چنان گرما نمی‌دهد. نیمایی که در درون و نهفت^۳ خلوت ادبیات و شعر، خوش‌ترین نغمه‌ها را سر داد و در فضای ابرآندود و ساکن شعر، شور و غوغایی به پا کرد، چنان‌که گویی آب در خوابگاه مورچگان^۴ ریخته باشند، این ولوله ایرانشهر را در بر گرفت.

اکنون که سالیانی دور و دیر از آن روزها می‌گذرد هنوز آوا و نغمه‌ی او چون آوای نی چوپانی^۵ که دور از ره می‌خواند گوش هوش ما را برده است و هنوز صدای نیما را که با چهره‌ای گرفته و قایقی نشسته به خشکی^۶ فریاد آید آدم‌ها^۷ ... سر داده را می‌شنویم.

هر چند نیما در عین عُسرت و شهرت، عمری در قناعت و مناعت و فردوسی‌وار با عزت و شکوه زیست، ولی همیشه دلش از این میهمان‌خانه‌ی مهمان‌کش^۸ روزش تاریک و از آدم‌های آن گرفته بود، گرفته بود چون او را آن‌گونه که باید یاوری نکردند و در مسیر دشواری که می‌خواست بپیماید سنگ‌های سدّ راه شدند.

ولی او که خلف فردوسی فرهمند بود ناامید نشد و این راه به سنگ آکنده و دشوار را به چشم پا^۹ پیمود و همچون شهنامه‌گوی سترگ خراسان که در رنجی سی‌ساله میراث نیاکانمان (شاهنامه) را پاس داشت، نیما نیز در رنجی چهل ساله نازک‌آرای تن ساقه‌گلی^{۱۰} کشت و پرورش داد که اینک درختی تناور و سایه‌گستر گشته که شاخه‌های پرثمری از این درخت در آسمان ادبیات و شعر وطن گسترانیده شده و همچنان گسترده خواهد شد و همان‌گونه که فردوسی بزرگ با چشمانی بینا می‌دید که کاخ نظم‌ش استوار و به دور از گزند خواهد ماند و نامش جاویدان، گوش نیما نیز از صدای آیندگان^{۱۱} که او را می‌ستایند و بر رنجش ارج می‌نهند پر بود و این روزها را می‌دید که آن‌ها پای خود را به جای پای او می‌گذارند. «به جای پای من بگذار پای خود، ملنگان پا / میبچان راه را دامن / بخوان ای همسفر با من»^{۱۲} و سرانجام بنایی استوار برکشید و چراغی برافروخت^{۱۳} تا تمام عیب‌جویان و بهانه‌گیران در روشنی آن راه را بیابند.

امیدوارم روح بلندش، این تلاش مختصر و این وجیزه و بضاعت اندک را بپذیرد.

اما هدف از گردآوری مجموعه‌ی حاضر این بود که گزیده‌ای باشد از نثر نیما برای آن دسته از علاقه‌مندانی که فرصت مطالعه‌ی کامل آن‌ها را ندارند. برگزیده‌ی پیش رو از کتاب‌های یادداشت‌های روزانه‌ی نیما، حرف‌های همسایه، ارزش احساسات، نامه‌های نیما و مجموعه داستان‌های او انتخاب شده است.

دیگر این که نشان دهیم، نظم و نثر نیما چقدر به هم نزدیک است. همان‌طور که خود او گفته است: «من بر آنم که نثر را به نظم و نظم را به نثر نزدیک کنم.»*

به همین منظور در نثر وی نیز، جان‌مایه‌ها، ترکیبات و عبارات و فضای شاعرانه فراوان می‌بینیم. این مهم در بخش شاعرانه‌های نیما که از نثر نامه‌هایش انتخاب شده به خوبی آشکار است و گاهی در ذیل نوشته‌های نیما (شاهد مثال‌هایی) از شعر او یا شاعران دیگر انتخاب شده تا هم به غنای شعری خوانندگان ادب‌دوست کمک کند و هم به ذهن شاعرانه* و اشراقی نیما پی ببریم. «مغز من هنوز بیش از حد لزوم شاعرانه است یعنی مشرقی.»*

و دانسته شود این که زندگی و شعر و نثر نیما چقدر درهم‌تنیده و چون درگاه و بارگاه باشکوهی است که در پیوندند و یکدیگر را کامل می‌کنند و این‌ها همه نه از روی اتفاق بوده است، چرا که نیما خود بر این باور بوده و مکتوب بیان کرده که زندگی‌اش را به شعر گفته است و اعتقاد دارد اگر کسی مثلاً بخواهد در مورد هیزم‌کش* و یا کشاورزی شعر بگوید باید خودش هیزم‌کش و کشاورز شود. دانسته‌ها و مانیفست (بیانیه) شعری نیما در کتاب حرف‌های همسایه و برخی نامه‌های او به دیگر شاعران و نویسندگان مسطور است.

نیما حتی از باارزش شدن نامه‌هایش در آینده‌ای نه‌چندان دور اطلاع داشت و آن‌ها را نگهداری می‌کرد و یا توصیه به نگهداری آن‌ها می‌نمود. «امیدوارم این جواب نامه‌ها در پیش خود شما جمع شده به قول شما بعدها تاریخی بشود. اگرچه من از تاریخی شدن خود کم رنج نمی‌برم.»*

بعضی از نامه‌ها سراسر احساس و فضای شاعرانه است به‌طوری که گزینش قسمتی از آن‌ها دشوار می‌نمود لذا علاقه‌مندان می‌توانند متن کامل آن را در نامه‌های نیما مطالعه کنند که در این مورد می‌توان به نامه‌ی نیما به خواهرش (ناکا) در صفحه‌ی ۶۶ کتاب نامه‌های نیما اشاره کرد.

حتی عبارت‌های ساده که از کلام و خامه‌ی نیما تراویده گویی زیبایی خاصی دارد و خواننده را به فضای شعری او رهنمون می‌کند. هر چه آن خسرو کند شیرین بود / چون درخت تین که جمله تین کند (مولوی)

به هر حال شعر نیما چون طبیعت بکر و زیبای سرزمین زادگاهش، خواستنی و دل‌فریب است. زادگاهی که نیما خود آن را به نامش افزود تا چون نامش جاودانه و ورد زبان‌ها شود. زادگاهی که دل‌بستگی نیما به آن یادآور رودکی و شعر بوی جوی مولیان است و بخارای نیما یوش زیبا بود همان بهشت دلکشی که نیما را هر سال مجنون‌وار برای دیدن لیالیش از تهران به دامنه‌ی کوه‌های سربه‌فلک‌کشیده‌ی «وازا» و «فراکش» می‌کشید. «به هیچ جا پناه نمی‌برم مگر به وطن محبوبم... وطنم، آشیان محبوبم، روشنی چشمم...»*

اما همین شعرهای زیبای نیما مانند سرزمین چشم‌نواز زادگاهش گاهی ابراندود و مه‌گرفتگی دارد و برای آشکار کردن این هنر و نمایاندن بهتر آن راهی است که هنوز رهنوردان توانمند و فرهیخته‌ی بیشتر می‌طلبند.

ایدون باد!

کریم شاهسون

«زمستان ۹۴»

* قسمت‌های ستاره‌دار برگرفته از شعر یا نثر نیما است.

۱. خانه‌ام ابری‌ست، اما / ابر بارانش گرفته‌ست (خانه‌ام ابری‌ست)
۲. در شب سرد زمستانی / کوره‌ی خورشید هم، چون کوره‌ی گرم چراغ من نمی‌سوزد. (در شب سرد زمستانی)
۳. قوقولی قو! خروس می‌خواند / از درون نهفت خلوت ده (خروس می‌خواند)
۴. از شعرم خلقی به هم انگیخته‌ام / خوب و بدشان به هم درآمیخته‌ام
خود گوشه گرفته‌ام، تماشا را کآب / در خوابگاه مورچگان ریخته‌ام
۵. و به ره، نی‌زن که دایم می‌نوازد نی، در این دنیای ابرآندود (خانه‌ام ابری‌ست)
۶. من چهره‌ام گرفته / من قایم نشسته به خشکی / فریاد می‌زنم:.... (قایق)
۷. آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید! / یک نفر در آب دارد می‌سپارد
جان (آی آدم‌ها)
۸. من دلم سخت گرفته است از این / میهمان‌خانه‌ی مهمان‌کش روزش تاریک
(برف)
۹. ره تاریک با پاهای من پیکار دارد / به هر دم زیر پایم ره را با آب آلوده / به
سنگ آکنده و دشوار دارد؛ / به چشم پا ولی من راه خود را می‌سپارم. (بخوان
ای همسفر با من)
۱۰. نازک‌آرای تنِ ساق‌گلی / که به جانش کِشتم، / و به جان دادمش آب، / ای
دریغا! به بَرَم می‌شکند (مهتاب)
۱۱. تا صبح دمان، در این شب گرم، / افروخته‌ام چراغ زیراک
می‌خواهم برکشم بجایتر / دیواری در سرای کوران (تا صبح دمان)

شاعرانه‌ها

اگر در کُنه خیالات من تعمق کنی،

خواهی دید

که این خیالات چقدر مقدس و بی‌آلایش است.

❁

با خون پدران دلاورم به جبین من دو کلمه نوشته شده است:

خون، انتقام.^۱

❁

آتیه مثل آسمان است که به تیرگی و صافی آن نمی‌توان اطمینان کرد.

❁

هنوز هم خیالات من این‌قدر پراکنده است که هیچ‌وقت

ملفت این مناظر قشنگ کوهستان خودمان نیستم.

حرکات آب، وزش نسیم، درخشیدن ماه،

موقعیت شب‌ها، طراوت چمن، کجا در نظر من جلوه‌ای دارد.

❁

کیست که بتواند،

یک اندازه دردهای مرا تسکین بدهد؟^۲

نوشتن هم اگر نبود و دردهای مرا تسکین نمی‌داد،

مصائب تا حال، مرا تمام کرده بود^۳

❁

۱. هر انقلابی دو چهره دارد: چهره‌ی اول خون، چهره‌ی دوم پیام. (شریعتی)

۲. آن کیست کز روی کرم با من وفاداری کند

بر جای بدکاری چو من یکدم نکوکاری کند (حافظ)

۳. نوشتن برای فراموش کردن است؛ نه برای یادآوردن. (دکتر علی شریعتی)

منظره‌ی وحشت‌انگیز شب‌های کوهستان^۱
تنهایی‌های سخت، حرکات بهت‌آور پرندگان
و سکوت دائمی اطراف من
شاید مرا می‌ترساند.

❀

همهمه‌ی تازه‌ای در این قسمت البرز
به توسط من خواهد افتاد^۲
و اصالت دلاوران کوهستان را
نمایش خواهم داد.^۳

❀

دوری تو برای من چقدر ناگوار است
باری دورافتاده از من...
این زندگانی تازه اگر چه پر از سختی و خطر است
ولی با آن خوشحال خواهم شد.

❀

تمام آرزوهای خودم را وداع می‌کنم
این بسته‌ی کوچک را...
مثل یک یادگار فناپذیر قلبی به تو می‌سپارم
خواهر کوچک مرا به جای من مهربانی^۴ کن.

❀

وقتی که در میدان جنگ، آخرین نگاه خود را

۱. هان ای شب شوم وحشت‌انگیز تا چند زنی به جانم آتش (نیما)
۲. از شعرم خلقی به هم انگیزته‌ام خوب و بدشان به هم درآمیخته‌ام (نیما)
۳. من از این دونان شهرستان نیم زاده‌ی پردرد کوهستانیم (نیما)
۴. به جان جوشم که جوای تو باشم خسی بر موج دریای تو باشم
تمام آرزوهای منی کاش یکی از آرزوهای تو باشم (دکتر کدکنی)

به عالم و محسناتش می‌اندازم،
 آرزوی من این خواهد بود که:
 مدفن من در وسط یک جنگل تاریکی
 که ابداً محلّ عبور و مرور انسان نباشد واقع شود.
 آفتاب اشعه‌ی طلایی‌رنگ خود را
 از شکاف شاخه‌های روی مدفن
 ساده و بی‌آرایش یک جوان حق‌پرست ناکام بیندازد
 وزش نسیم همیشه از روی آن عبور کند
 تنهایی و سکوت دائمی اطراف آن را فرا گیرد
 آه... آرزو دارم.^۱

❁

... انزوا را ترک نخواهم کرد
 چیزها ادراک می‌کنم، لیک در انزوا.^۲

❁

خیالاتم خیلی پریشان است.^۳

❁

بگذار شداید زندگانی را
 با عادت‌ی که دارم،
 به خاموشی در ریختن اشک تسکین بدهم.^۴

❁

قلب من خوش است که صاحبش

۱. به سراغ من اگر می‌آیید / نرم و آهسته بیایید / مبادا که ترک بردارد چینی نازک تنهایی من (سهراب)
 ۲. چیزها دیدم در روی زمین / ... و بشر را در نور و بشر را در ظلمت دیدم (سهراب)
 ۳. مرا نه سر نه سامان آفریدند / پریشانم، پریشان آفریدند / مرا از خاک ایشان آفریدند (باباطاهر همدانی)
 ۴. و همچون شمع که در گریستن خویش، قطره قطره می‌میرد ذوب می‌شوم و محو می‌شوم و پایان می‌گیرم.
 (دکتر علی شریعتی)

همیشه در انزوا و دامنه‌های کوه باشد.

❀

دلم می‌سوزد

که سعادت بازیچه‌ی دست بچه‌ها نیست.^۱

❀

کدورت من از آن کدورت‌ها نیست

گاهی طوری می‌شوم که اگر یک آشنای خودم را می‌بینم، نمی‌شناسم...

مثل کسی که یک شیشه‌ی شراب گیرنده خورده باشد،

مدهوش افتاده‌ام.^۲

❀

من یک بچه‌ی کوهی بوده‌ام، سیر در جنگل‌ها، تماشای قله‌های سرکوه‌ها

و مناظر گوناگون قشنگ صحراها و امواج دریاها،

زندگی در روش ساده و دهقانی...

❀

مرا به حالت زار خودم بگذار که قلب غریبی دارم.

بگذار قلبی را که در کار سوختن است، در این گوشه‌ی عالم

با ریختن اشک کمی تسکین داده باشم.

... هنوز زنده‌ام و چشم‌هایم برق می‌زند.

... از محبت تو خشنودم.^۳

❀

... اما حکایت غریبی است رفیق!

۱. روز پیری پادشاهی هم نمی‌آید به کار

زندگی در خاک‌بازی‌های طفلان است و بس (صائب تبریزی)

۲. شرابی تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش

که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش (حافظ)

۳. تو تا بخت منی هرگز نخواهم / تو تا عهد منی هرگز نمیرم (باباطاهر)

که روح و قلب من هیچ وقت مرا آسوده نمی‌گذارد
تا حرکات من دوستی مرا به تو نشان بدهد.

❀

بی‌میل نبودم که در این شهر خانه‌ی ما نزدیک به هم می‌بود...
من پیش تو اشک می‌ریختم و تو هم اشک‌های خودت را
به من نشان می‌دادی، من می‌نالیدم و تو به من تسلی می‌دادی.
... چقدر اوقات که این قلب سوخته‌ی مرا دل‌جویی تو تسلی داده است
اما حالا راه من دور است...^۱

❀

آن‌گاوچرانی که در انبوه درخت‌های جنگل، نای می‌زند^۲ و می‌خواند،
در وسط طبیعت گاهی خاموش ایستاده و صداهای اطراف را گوش می‌کند،
باور کن خیلی بهتر از من و تو زندگانی دارد.

❀

... من بی‌لاق تو را که نزدیک به شهر است دوست ندارم
اوضاع طبیعت در آن‌جا با مصنوعات انسان آمیخته شده
غیر آن رودخانه‌ی کوچک که زمزمه‌ای دارد،
آبی نیست که اراده‌ی انسان راهنمای آن نشده باشد.
زیر هر درختی روی هر سنگی در آن‌جا یکی از این شهری‌ها
نشسته است. مزاحم انسان و مستعد نزع.^۳

❀

از همه چیز نزدیک‌تر به تو عشق تو است
هستی نشانه‌ی عشق است.

۱. نیما غم دل گو که غریبانه بگیریم سر پیش هم آریم و دو دیوانه بگیریم (شهریار)

۲. آی نی‌زن که تو را آوای برده‌ست دور از ره، کجایی؟ (نیما)

خانه‌ام ابری‌ست اما / ابر بارانش گرفته است (نیما)

۳. زندگی در شهر فرساید مرا / صحبت‌های شهری بیازارد مرا (نیما)